

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و نود و چهارم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش دوم

خاصه تقلید چنین بی حاصلان
خشم ابراهیم با بر آفلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۴

به خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی حاصلی که مرکزشان از چیزهای آفل است و با هر باد همانیدگی به این سو و آن سو می‌روند و تقلید می‌کنند. بر ایشان باید خشمگین شد، مانند خشم ابراهیم بر چیزهای آفل که حاضر نشد آن‌ها را در مرکزش بگذارد و از آن‌ها دوری کرد.

نکته: باید مواظب باشیم چیزی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان نیاوریم زیرا آفل و گذراست.

عکس ذوق آن جماعت می زدی
وین دلم زان عکس ذوقی می شدی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۵

ذوق و شوق جماعتی که با آنها قرین بودم، در دلم بازتاب داشت و من ذهنی‌ام را به ذوق می‌آورد، به حدی که خوشش می‌آمد با تقلید از آنها همان کارها را انجام دهد. [از خودمان بپرسیم ما از چه کسی تقلید می‌کنیم؟]

عکسُ چندان باید از یاران خوش
که شوی از بحر بی‌عکس، آب‌گش
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۶

[ای انسان، اگر هنوز من ذهنی داری با یاران فضاگشا مثل مولانا که مرکزشان عدم شده قرین شو و از آنها کمک بگیر.]

از انعکاس و ارتعاش انرژی یاران عاشق و زنده‌شده به حضور، آن قدر باید ذوق و معانی در روح و جان و مرکز تو منعکس شود که دیگر به مرحله بی‌نیازی برسی و بدون واسطه و تقلید، از بحر بدون انعکاس یعنی از دریای یکتایی و عدم، آب رحمت و برکت را بکشی و مستقیم به زندگی وصل شوی.

نکته ۱: اگر ابیات مولانا را تکرار کنیم، به آن‌ها دل بدهیم و صبر داشته باشیم، بر جانمان می‌نشینند و طرز فکر ما را درست خواهند کرد.

نکته ۲: انعکاس به معنای اثر قرین هم هست. در اثر همنشینی با قرین فضاگشا و عدم کردن مرکزمان، ارتعاش ما مثبت می‌شود و نتیجه آن در بیرون نیکی و خیر است. عکس آن نیز مصداق دارد.

نکته ۳: حتی وقتی وضعیت بیرونی مان بد است شکر و صبر را پیشه کنیم و اجازه دهیم خدا به مرکزمان بیاید. من‌ذهنی را صفر کنیم تا صنع خدا خودش را نشان دهد.

عکس گاؤل زد، تو آن تقلید دان
چون پیایی شد، شود تحقیق آن

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۷

در ابتدای کار روی خود اگر حال خوب و شادی و ذوقی با خواندن ابیات مولانا در تو منعکس شد، آن را مرتبهٔ تقلید بدان. هنگامی که آن حال و ذوق با فضاگشایی پیایی و قرین شدن با مولانا به طور دائمی به تو رسید، آن دیگر مرتبهٔ تحقیق و وصل به زندگی است و تو در بحر یکتایی و مرکز عدم ریشه دوانده‌ای و از رحمت خدا بهره‌مند خواهی بود.

تا نشد تحقیق، از یاران مبر
از صدف مگسل، نگشت آن قطره در

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۸

تا وقتی که با صبر و فضاگشایی، بی‌واسطه به مرتبهٔ تحقیق نرسیده‌ای و به دریای بی‌عکس یکتایی وصل نشده‌ای از مولانا و یاران معنوی خود که روی خودشان کار می‌کنند جدا نشو، زیرا قطرهٔ باران تا زمانی که به مروارید تبدیل نشده نباید صدف را ترک کند.

نکتهٔ ۱: قرین شدن با جمع بی‌حاصلان و تقلید از آن‌ها پندار کمال ما را تقویت می‌کند و حس امنیتی به ما می‌دهد که کاذب و ناکارآمد است.

نکتهٔ ۲: هروقت کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها روی ما تأثیری نگذارد و برحسب آن‌ها در ذهن فکر نکنیم، به مرحلهٔ تحقیق رسیده‌ایم.

صاف خواهی چشم و عقل و سَمع را
 بردران تو پرده‌های طَمع را
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۹

سَمع: گوش

طَمع: حرص، از

اگر می خواهی چشم و عقل و گوش تو صاف باشد یعنی به وسیلهٔ عدم بینی و بشنوی و با عقل عدم خردورزی کنی، چیزی را که ذهنت نشان می دهد به مرکزت نیاور و فضای درونت را عدم کن. پرده‌های همانیدگی، حرص و طمع را که از طریق آن‌ها می بینی، پاره کن و دور بینداز.

نکتهٔ ۱: وقتی چیزی را که ذهنمان نشان می دهد به مرکزمان می آوریم و برحسب آن فکر و عمل می کنیم دچار شهوت و طمع آن می شویم و دیگر چشم و گوش زندگی در ما از کار می افتد.

نکتهٔ ۲: مادامی که به مرکز جسمی عادت کرده باشیم از عدم کردن مرکزمان ترس خواهیم داشت.

جمله عالم زین غلط کردند راه
 کز عدم ترسند و آن آمد پناه
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

همه انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و کوچک کردن من‌ذهنی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند، درحالی‌که تنها پناهشان مرکز عدم است که آن‌ها را در معرض نسیم جان‌بخش رحمت ایزدی قرار می‌دهد و به کارگاه خدا تبدیلشان می‌کند. بدین ترتیب با آزاد شدن هشیاری‌شان از همانیدگی‌ها، به زندگی زنده می‌شوند.

نکته ۱: همین‌که شناسایی کنیم آن‌چه را ذهنمان نشان می‌دهد مهم نیست و به مرکزمان راهش ندهیم، فضا خودبه‌خود باز و مرکزمان عدم می‌شود و این پناه ماست، زیرا به وحدت مجدد با خدا منجر می‌شود.

نکته ۲: اگر انسان‌های دیگر روی ما اثر منفی می‌گذارند به‌خاطر من‌ذهنی خود ماست.

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
رهزنان را بر تو دستی گی بدی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

اگر من ذهنی تو با هشیاری جسمی و دید غلطش از درون راه تو را که هشیاری ایزدی هستی نمی‌زد، اگر تو فضا را می‌گشودی، چیزی را که ذهنت نشان می‌داد به مرکزت نمی‌آوردی، با عینک من ذهنی نمی‌دیدي و به جای عقل جزیبی از خرد کل استفاده می‌کردی، من‌های ذهنی دیگر چگونه می‌توانستند بر تو غلبه کنند و به تو مسلط شوند و آزارت دهند؟

زَانِ عَوَانِ مُقْتَضَى كِه شَهْوَتِ اِسْت
دَلِ اَسِيْرِ حِرْصِ وَ اَزِ وَ اَفْتِ اِسْت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۴

عَوَان: داروغه، مأمور
مُقْتَضَى: اقتضاکننده

بر اثر تلاش آن مأمور خواهش گر یعنی من ذهنی که بر حسب سبب‌سازی، هم‌هویت‌شدگی با چیزها و شهوت گذاشتن آن‌ها در مرکز و زیاده‌خواهی کار می‌کند، مرکز انسان اسیر حرص و طمع و آفت می‌گردد.

نکته: اقتضای مأمور درون ما که من ذهنی است، شهوت و زیاده‌خواهی است؛ تا حدی که اگر نتواند چیزهایش را زیاد کند با خودش و دیگران دشمن می‌شود و دردهای مختلفی را مثل حسادت، خشم، ترس، اضطراب و استرس ایجاد می‌کند.

زَانِ عَوَانِ سِرِّ شَدِي دزد و تباه
تا عوانان را به قهرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۵

تو بر اثر تکاپوی من ذهنی، آن مأمور مخفی و نماینده شیطان که در درونت پنهان است، دزد و تباه شدی و زندگی ات بر باد رفت، بنابراین من های ذهنی دیگر به راحتی می توانند تو را ناراحت و آزرده خاطر کنند.

نکته: وقتی چیزی را که ذهنمان نشان می دهد و مربوط به بیرون است به مرکزمان می آوریم، درواقع چیزی را از دنیا دزدیده ایم و به جای خدا در درونمان گذاشته ایم، پس دزد و تباه هستیم.

حَزْمَ أَنْ يَأْشُدَّ كَمَا ظَنَّ بَدِ بَرِي
تَا كَرِيْزِي وَ شَوِي اَز بَدِ بَرِي

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

دوراندیشی و حزم آن است که همیشه به هر چیزی که ذهنت نشان می دهد بدگمان باشی. حواست به خودت باشد و از خود بررسی که در این لحظه در چه وضعی هستی؟ آیا برحسب من ذهنی، پندار کمال و تقلید از جمع فکر و عمل می کنی یا فضا را باز کرده و مبدل به کارگاه ایزدی شده‌ای؟ با این شناسایی می توانی از خاصیت‌های بد من ذهنی فرار کرده و در امان بمانی.

نکته: وقتی از عقل من ذهنی استفاده می کنیم و یک چیز ذهنی را به مرکزمان می آوریم و هشیاری جسمی داریم، این بد است و حتماً درد ایجاد خواهد کرد.

حَزْمٌ سُوءِ الظَّنِّ كَقَوْلِهِ سَتَ أَنْ رَسُولٌ
 هَرِ قَدَمِ رَا دَامِ مِي دَانَ اِي فَضُولِ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۸

فضول: زیاده‌گو

حضرت رسول فرموده است: «حزم، دوراندیشی و احتیاط به معنای سوءظن و بدگمانی به من ذهنی خویش است.» ای من ذهنی پرگو که دائماً حول همانیدگی‌های مرکزت حرف می‌زنی، بدان که در هر قدم و هر لحظه یک دام همانیدگی است که می‌تواند مرکزت را از جنس جسم کند. پس مراقب باش چیزی را که ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاوری.

نکته: پریدن از یک همانیدگی به همانیدگی دیگر همراه با سبب‌سازی ذهن سبب حرف زدن مدام و زیاده‌گویی می‌شود و این خصوصیت فضول است.

روی صحرا هست هموار و فراخ
هر قدم دامی ست، کم ران اوستاخ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۹

اوستاخ: گستاخ و بی پروا

ای انسان، صحرای ذهن که تو در آن از یک فکر به فکر دیگر می تازی ظاهراً هموار و گسترده است، اما توجه کن که در هر قدم که چیزی را به مرکزت می آوری یک دام نهاده شده است، بنابراین فضا را باز کن، هشیار باش و این قدر گستاخانه در وادی ذهن پیش نرو تا در دام همانیدگی ها گرفتار نشوی.

نکته ۱: چیزهایی که با شرطی‌شدگی در ذهن به مرکزمان می‌آوریم ما را به سبب‌سازی وامی‌دارد و از دردی به درد دیگر می‌افتیم. کافی است هرچه ذهن اقتضا می‌کند مهم ندانیم و دنبالش نرویم.

نکته ۲: مدام باید به خودمان سوءظن داشته باشیم و خودمان را بازرسی کنیم که آیا واقعاً از خواب ذهن بیدار شده‌ایم و لحظه‌به‌لحظه فضاگشایی می‌کنیم یا هنوز خوابیم و اجازه می‌دهیم من‌ذهنی زندگی ما را خراب کند؟

نکته ۳: با خواندن این ابیات متوجه می‌شویم که باید قانون جبران را انجام دهیم، دیدمان را درست کنیم و حواسمان به خودمان باشد که داریم اشتباه می‌کنیم یا نه؟ و دنبال درست کردن دیگران هم نباشیم، چرا که ایرادهای خودمان آن قدر زیاد است که مجال نمی‌گذارد تا به دیگران بیندیشیم.

آن بز کوهی دود که دام کو؟
چون بتازد، دامش افتد در گلو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۰

بز کوهی که نماد من ذهنی و هشیاری بدون ناظر است، در صحرای ذهن می دود و با خود می گوید در جهان دام کجا بود؟ ولی همین که بدون حزم و فضاگشایی می تازد، در دام همانیدگی ها و فکرها گرفتار شده، اسیر ذهن می گردد.

نکته: ما هم از بدو تولد می پرسیم دام کجا بود و خبر نداریم که در دام من ذهنی و همانیدگی ها اسیر شده ایم. در حالی که به بیان مولانا حفظ کردن همانیدگی ها بعد از ده دوازده سالگی روا نیست. به همین دلیل والدین باید فرزندان شان را بیدار نگه دارند و تا دیر نشده با آموزه های مولانا آشنایشان کنند.

کجاست ساقی جان؟ تا به هم زَند ما را
 بروبد از دل ما فکر دی و فردا را
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۳

دی: دیروز

خداوندی که ساقی جان است کجاست تا مرکز همانیده و پارک ذهنی ما را به هم بریزد و از دل و جان ما در زمان مجازی، فکر دیروز و فردا را جارو و ما را در این لحظه ابدی جاودانه کند؟

نکته ۱: خداوند ساقی جان در همین جا، همین لحظه و در درون ماست. کافی است با فضاگشایی چیزی را که ذهنمان نشان می دهد مهم ندانیم و به مرکزمان نیاوریم تا صنع او پارک ذهنی مان را به هم بریزد و در این لحظه ابدی ساکنمان کند.

نکته ۲: زمان مجازی گذشته و آینده درواقع به من ذهنی و همانیدگی ها اشاره دارد، چون همین که براساس آن ها بلند می شویم و فکر می کنیم، به زمان مجازی وارد می شویم. درواقع انتظار ما برای این که همانیدگی ها به ما زندگی بدهند ما را وارد گذشته و آینده می کند.

از درون خویش این آوازه‌ها
 منع کن تا کشف گردد رازها
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۳

آوازه‌هایی را که غول من‌ذهنی با آوردن چیزهای ذهنی به مرکزت از درون تو سر می‌دهد و سبب دید غلط تو می‌شود، با فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه منع کن. چیزی را که ذهنت در این لحظه نشان می‌دهد به مرکزت نیاور تا آن آوازه‌ها خاموش شود و رازها و حقایق زندگی بر تو آشکار گردد.

ذکر حق کن، بانگ غولان را بسوز
 چشم نرگس را از این کرکس بدوز
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۵۴

ذکر حق کن و چیزی را که ذهنت نشان می‌دهد به مرکزت نیاور. با فضاگشایی مرکزت را عدم کن و با بلند شدن براساس زندگی، بانگ گمراه‌کننده من‌ذهنی را بسوزان و بگذار زندگی حرف بزند. چشم عدم خود را که چشم من اصلی توست از این کرکس من‌ذهنی فروبند و از طریق هشیاری نظر و با فضای گشوده‌شده بین.

نکته ۱: «ذکر حق کن» به معنای این نیست که با من ذهنی خدا خدا کنیم و در ذهن بگوییم: «ای خدا کمک کن»، بلکه به این معنی است که در این لحظه به زندگی زنده شویم.

نکته ۲: هر لحظه که یک جسم را به مرکزمان می‌آوریم، یک غول ذهنی درون ما بالا می‌آید که براساس آن حرف می‌زنیم و عمل می‌کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش سوم (۱)

پس تو خود را صید می کردی به دام
 که شدی محبوس و محرومی ز کام
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۶

آن گاه که دام پهن می کردی تا چیزهای بیرونی را به دست آوری و با آنها همانیده شوی، دراصل آن دام موجب صید کردن خودت می شد، زیرا با آوردن اجسام به مرکزت دچار شهوت همانیدگی می شدی و کم شدن هریک از آنها حالت را خراب می کرد. در نتیجه با جذب شدن به ذهن در حبس همانیدگی گرفتار شده و از درست زندگی کردن محروم می شدی.

نکته: زندگی درست آن است که اگر چیزی می خواهد توجه ذهن را جلب کند و به مرکز ما راه یابد آن را شناسایی کنیم، جذب ذهن نشویم، فضا را باز کرده و همانیدگی را به مرکز راه ندهیم. به این ترتیب است که دیگر فکرها سبب آرامش و خوشحالی ما نمی شوند، بلکه شادی بی سبب از درون جریان یافته و براساس زندگی زنده این لحظه، زندگی می کنیم.

در زمانه صاحب دامی بود
همچو ما احمق که صید خود کند؟!
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

از ابتدای جهان وجود تا به حال، آیا صاحب تله و دامی به نادانی انسان بوده که برای خود دام بگذارد، هشیاری خویش را صید کند و به خود درد بدهد؟ [به عبارتی دیگر انسان با همانیده شدن با انسان‌ها و چیزهای دیگر درحالی که گمان می‌برد آن‌ها را شکار می‌کند، خودش به دام آن همانیدگی می‌افتد.]

چون شکارِ خوک آمد صید عام
رنج بی‌حد، لقمه خوردن زو حرام
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸

تلاش برای به‌دست آوردن و تحت کنترل گرفتن همانیدگی‌ها مانند شکار خوک کاری پر زحمت است، اما نتیجه‌ای ندارد. زیرا از نظر شرع گوشت خوک حرام است و انسان مجاز به خوردن آن نیست. به بیان دیگر کوشش برای دریافت حس خوشبختی، شادی و عشق از همانیدگی‌ها امری غیرممکن است و انرژی زنده‌ زندگی را تلف می‌کند.

آن که ارزد صید را، عشق است و بس
لیک او کی گنجد اندر دام کس؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹

تنها چیزی که ارزش تلاش و صید کردن را دارد عشق است و بس. عشق همان عدم نگره داشتن مرکز، قرین شدن با زندگی و به وحدت رسیدن با خداوند است. بنابراین انسان در حالت من‌ذهنی و با قرار دادن جسم در مرکزش نمی‌تواند عشق را به دام بیندازد و به پیوند مجدد با زندگی دست یابد.

نکته: برای شکار عشق نباید همانیدگی‌ها را مهم بدانیم، بلکه باید با فضاگشایی و انبساطِ درون به عشق تبدیل شویم و چیزی غیر از خدا را در مرکز قرار ندهیم.

همچو گور کافران، پیرون حُلّ
اندرون قهرِ خدا عزوجل

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷

حُلّ: زیورها، پیرایه‌ها، جمع حُلّه
عزوجل: گرامی و بزرگ است، از صفات خداوند

مانند گور کافران که ظاهری زیبا و مجلل دارد، من ذهنی منافق و دروغگو برای جلب تأیید و توجه مردم، ظاهری زیبا از خود ارائه می‌دهد، درحالی که درونش آکنده از قهر خداوند گرامی و بزرگ است.

نکته ۱: از این ابیات متوجه می‌شویم که نباید چشم عدم را به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد و به مرکزمان می‌آورد، بدوزیم. دقت کنیم که در پی صید کردن همانیدگی‌ها و خوشبختی خواستن از آن‌ها، خودمان به دام آن‌ها گرفتار نشویم.

نکته ۲: برای بیدار شدن از خواب ذهن باید دست به دست هم دهیم و به یکدیگر کمک کنیم. این کار با من‌ذهنی میسر نمی‌شود. من‌ذهنی دائم در حال تحمیل عقایدش به دیگران است و می‌خواهد دیگران را تحت کنترل خود داشته باشد. من‌ذهنی نه تنها مفهوم کمک را نمی‌فهمد، بلکه به‌عنوان کمک، به دیگران آسیب هم می‌رساند.

قبض دیدی چاره آن قبض کن
زان که سرها جمله می‌روید ز بن

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

بن: ریشه

اگر یک همانیدگی به مرکزت آمد و باعث ایجاد انقباض و درد در وجودت شد، نشان این است که اشکال داری و باید با فضاگشایی به فکر چاره آن باشی. از آن جا که رشد شاخه و برگ از وجود ریشه است، پس اگر همانیدگی در مرکزت باقی بماند و ریشه بدواند، باعث ایجاد اتفاقات بد و بروز خصوصیات من‌ذهنی مانند خشم و رنجش می‌شود.

نکته: وقتی منقبض می‌شویم، باید حواسمان را روی خود قرار دهیم تا این انقباض و حال بد فروکش کند و دوباره بتوانیم با استفاده از خرد کل زندگی‌مان را اداره کنیم.

بسط دیدی بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر این لحظه زندگی اتفاقی پیش آورد و تو با بی‌اهمیتی به آن چه ذهن نشان می‌دهد، فضا را باز کرده و عدم را به مرکزت آوردی، در این صورت به فضاگشایی و انبساط فضای درونت ادامه بده. و اگر با مداومت در این فضاگشایی به بینشی دست یافتی که سبب ارتعاش تو به زندگی شد، این میوه زندگی را با دوستان و یارانیت به اشتراک بگذار و با فضاگشایی و حالت انبساط نزد مردم برو.

نکته: باید توجه داشته باشیم اگر منقبض شویم، از طریق قانون قرین روی دیگران تأثیر منفی خواهیم گذاشت. اما با فضاگشایی و عدم قضاوت، مقاومت، پندار کمال و «می‌دانم» من‌ذهنی می‌توانیم به زندگی ارتعاش کرده و در نتیجه دیگران را هم بهره‌مند سازیم.

چون که قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاحِ توست، آتش دل مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

قبض: گرفتگی، دلتنگی و رنج
آتش دل: دل سوخته، ناراحت و پریشان حال

پس ای کسی که می خواهی با فضاگشایی به مقصود آمدنت که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است
بررسی، اگر زندگی دل گرفتگی یا قبضی را برای پیش آورد، واکنش نشان نده و با خشمگین شدن باعث بالا
آمدن درد نشو، چراکه این به صلاح توست و زندگی می خواهد عیبی را در تو نشان دهد، بنابراین با فضاگشایی،
عدم کردن مرکز و پذیرش مسئولیت چاره‌ای برای آن بیاب.

چون که قبض آید تو در وی بسط بین
تازه باش و چین میفکن در جبین

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

جبین: پیشانی

اگر اتفاقی باعث بروز انقباض و ناراحتی در تو شد، در آن ماجرا بسط را ببین، یعنی فضا را باز کن و با راندن همانیدگی‌ها عدم را به مرکزت بیاور. پس با بی‌اعتبار کردن آن چه ذهن به صورت درد نشان می‌دهد تازه باش، یعنی بر حسب من‌ذهنی فکر و عمل نکن و با خشمگین شدن و واکنش نشان دادن چهره‌ات را درهم نکن.

نکته: با توجه به ابیات اخیر که حول محور «قبض» بود درمی‌یابیم تا زمانی که در من‌ذهنی باشیم، زندگی پیغام خود را تنها از طریق قبض به ما می‌رساند تا متوجه شویم اشکال داریم و باید به فکر چاره باشیم. پس باید فضا را باز کرده و به من‌ذهنی، وجود همانیدگی در مرکز و زندگی خواستن از آن‌ها اعتراف کنیم.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیابد مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

فتی: جوان مرد، جوان

ای جوانمرد، اگر در اثر آوردن چیزهایی که ذهن نشان می دهد به مرکزت، زندگی قبض و ناراحتی برایت پیش آورد، تو به صورت انسان فضاگشا و ناظر بر ذهنت حاضر و آماده باش تا خداوند که به خانه دلت می آید تو را و دراصل خودش را پیدا کند و پیغامش را به تو برساند.

نکته ۱: پیغام خداوند این است که ما اشکال داریم و باید تمرکز را روی خودمان قرار دهیم و علت قبض را در خود جست‌وجو کنیم.

نکته ۲: باید بدانیم روند کار کردن روی خود و زنده شدن به حضور به این سادگی هم نیست که مثلاً شخصی ورد و دعایی بخواند و ما به حضور زنده شویم، بلکه باید با خواندن این ابیات آگاهی لازم برای شناسایی اشکالات خود را به دست بیاوریم و تمام حواسمان به خودمان باشد. هرچند ممکن است در این مسیر و در تلاش برای زنده شدن به زندگی، اشتباه هم داشته باشیم، ولی با مداومت در این راه و همچنین تکرار ابیات می‌توانیم به مقصود خود که زنده شدن به زندگی است نائل شویم.

ورنه خَلَعَت را بَرَد او بازپس
که نیابیدم به خانه هیچ کس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

خَلَعَت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه.

وگرنه خداوند لباس حضور را برمی‌دارد و می‌برد و می‌گوید: «چون آن انسان را در خانه، مرکز عدم، نیافتیم، نتوانستیم لباس حضور را به او بپوشانیم و پیغام را بدهیم، چراکه او در من ذهنی مشغول دیدن اتفاقات با عینک همانیدگی‌ها بود.»

هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

ضیف: مهمان
ای جوان، این تن و چهار بُعد تو مانند مهمان خانه است که هر لحظه پیغام جدید به صورت یک فکر و یا همانیدگی که ذهن نشان می‌دهد دوان دوان به مرکزت می‌آید. [این پیغام را زندگی مهیا کرده و دقیقاً به آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد و اشکال توست احتیاج داری و باید از دانش بی‌نهایت زندگی استفاده کرده و پیغام آن را دریافت کنی.]

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم
که هم‌اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا از اتفاق این لحظه منقبض شده، گله و شکایت کنی و بگویی این اتفاق در گردنم ماند و حاله را خراب کرد، در این صورت بدون این که پیغامش را دریافت کنی باز می‌گردد و به دیار نیستی می‌رود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیف است، او را دار خوش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه از جهان غیب به صورت قضا و کن فکان به سوی تو می‌آید در دلت مهمان است. پس با فضاگشایی و مرکز
عدم از آن پذیرایی کن تا پیغام زندگی را دریافت کنی.

نکته ۱: زندگی بیشتر از همه با انقباض و بی‌مرادی پیغامش را به ما می‌دهد، چون اگر بی‌مراد نشویم به زندگی با افکار همانیده ادامه داده و زندگی خود را خراب می‌کنیم. پس تکرار این ابیات کلیدی بسیار مهم است.

نکته ۲: ما در من‌ذهنی با پریدن از یک فکر به فکر همانیده دیگر در هیروت ذهن فرومی‌رویم. تنها چیزی که برایمان مهم است خوشی‌های مصنوعی است که با تأیید و توجه از مردم و نشان دادن همانیدگی‌هایمان به آنها کسب می‌کنیم. غافل از این که این هیروت ذهن حاصلی جز بدبختی و فلاکت و در نتیجه قهر خدای عزوجل نخواهد داشت.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید